پیکره
دوره ۱۵، شماره۴۴، تابستان۱۴۰۵ صفحه ۵۸ تا۷۲

مقاله پژوهشی

خلاقیت و مشروعیت در آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی: تحلیلی آینده‌پژوهانه از منظر بوردیو و کاستلز

محمد فدوی[۱]

۱. استاد گروه ارتباط تصویری، دانشکده هنرهای تجسمی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: fadavi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴،۱۱،۲۶ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵،۵،۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵،۵،۳۱

چکیده

مقدمه: با ظهور فناوری‌های مولد، ضرورت بازنگری در برنامه‌های آموزشی هنر بیش از پیش برجسته شده است. در این پژوهش که باهدف واکاوی تأثیرات بنیادین هوش مصنوعی بر پارادایم آموزش هنر و تبیین چالش‌های پیش روی خلاقیت فردی و مشروعیت هنری انجام شده، پرسش اصلی آن است که، هوش مصنوعی چه تأثیری بر خلاقیت و مشروعیت هنری در آموزش دانشگاهی هنر دارد و این تأثیرات چه پیامدهایی برای آینده آموزش هنر در جامعه شبکه‌ای به همراه خواهد داشت؟

روش پژوهش: این پژوهش با رویکردی کیفی و به شیوه توصیفی- تحلیلی بهره‌گیری از چارچوب نظری پیر بوردیو (سرمایه فرهنگی و میدان هنر) و مانول کاستلز (جامعه شبکه‌ای و اقتصاد اطلاعاتی)، به تحلیل داده‌ها حاصل از منابع کتابخانه‌ای (۲۰۲۴-۲۰۱۷) و تجربه‌های کارگاهی می‌پردازد.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ورود هوش مصنوعی به آموزش هنر، فراتر از تغییر ابزارهای تولید اثر، موجب جابه‌جایی در مفهوم خلاقیت، صورت‌های سرمایه فرهنگی و معیارهای مشروعیت و ارزیابی هنری شده است. در این شرایط، ارزش خلاقیت بیش از توانایی تولید مستقیم اثر، به توانایی هدایت فرایند، انتخاب و اصلاح خروجی، داوری و معنابخشی وابسته می‌شود. همچنین، فرایند خلق، میزان مداخله و تصمیم‌گیری انسانی، توانایی تبیین انتخاب‌های هنری و زمینه فرهنگی اثر، در کنار مهارت فنی، در ارزیابی و مشروعیت‌بخشی اهمیت می‌یابند.

نتیجه‌گیری: مسئله اصلی آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی، جایگزینی انسان یا حذف فناوری نیست، بلکه بازتعریف معیارهای خلاقیت، مشروعیت هنری و یادگیری اصیل است. بر این اساس، آموزش و ارزیابی هنر باید نقش دانشجو را از تولیدکنندهٔ صرف به کنشگری هدایت‌کننده و داور فرایند خلاق بازتعریف کند و در ارزیابی، علاوه بر محصول نهایی، فرایند شکل‌گیری ایده، تعامل آگاهانه با فناوری و تصمیم‌گیری انسانی را نیز مورد توجه قرار دهد.

کلیدواژه

آموزش هنر، هوش مصنوعی، جامعه شبکه‌ای، آینده‌پژوهی، مشروعیت هنر، پیر بوردیو و مانوئل کاستلز

ارجاع به این مقاله: فدوی، محمد. (۱۴۰۵). خلاقیت و مشروعیت در آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی: تحلیلی آینده‌پژوهانه از منظر بوردیو و کاستلز. پیکره، ۱۵(۴۳)، ۵۸-۷۲.
DOI: https://doi.org/10.22055/PYK.2026.20799

©2026 by the Authours.This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license)
https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0

مقدمه و بیان مسئله

تحولات فناورانه در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با ظهور هوش مصنوعی تأثیرات گسترده‌ای بر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و آموزشی داشته است. در این روند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دوسویه، نهادهای آموزش هنر که جنبه‌های خلاقیت انسانی در آن‌ها نقشی محوری دارد، با چالش‌های متعددی روبه‌رو شده‌اند. سرعت این تغییرات به‌اندازه‌ای است که هنرجویان و استادان را سردرگم کرده و ضرورت تصمیم‌گیری برای به‌روزرسانی برنامه‌های آموزشی را به‌طور فزآینده افزایش داده است؛ به‌گونه‌ای که برنامه‌ریزی و به‌روزرسانی مستمر برنامه‌های درسی را با دشوار مواجه کرده است. شیوه‌های سنتی آموزش هنر، اعم از مهارت‌آموزی عملی و نظام استاد- شاگردی، اکنون در برابر فناوری‌هایی قرار گرفته‌اند که توانایی تولید، نقد و بازتولید آثار هنری را دارند و ممکن است نقش استادان و مهارت‌های مرسوم را بازتعریف کنند. شیوه‌های متداول آموزش هنر، از جمله مهارت‌آموزی عملی و نظام استاد ـ شاگردی، اکنون در برابر فناوری‌هایی قرار گرفته‌اند که توانایی تولید، تحلیل و بازآفرینی آثار هنری را دارند. این تحول نه تنها شیوه‌های خلق اثر، بلکه نقش استاد، جایگاه هنرجو و معیارهای سنجش خلاقیت را نیز با پرسش‌های بنیادین مواجه کرده است. پرسش اصلی آن است که، هوش مصنوعی چه تأثیری بر خلاقیت و مشروعیت هنری در آموزش دانشگاهی هنر دارد و این تأثیرات چه پیامدهایی برای آینده آموزش هنر در جامعه شبکه‌ای به همراه خواهد داشت؟ همچنین با توجه به تحولات ناشی از هوش مصنوعی، چگونه می‌توان نقش خلاقیت انسانی، سرمایه فرهنگی و مشروعیت هنری را در فرایند آموزش و ارزیابی آثار هنری بازتعریف کرد؟

روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و به شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی چالش‌های آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی پرداخته است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه و تحلیل منابع علمی، کتاب‌ها و مقالات منتشرشده در فاصله سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۴ گردآوری شد و سپس در چارچوب نظری پیر بوردیو (سرمایه فرهنگی و میدان هنر) و مانوئل کاستلز (جامعه شبکه‌ای و اقتصاد اطلاعاتی) مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفت. به منظور افزایش اعتبار تحلیل‌ها، یافته‌های نظری با تجربه‌های حاصل از کارگاه‌های عملی آموزش تصویرسازی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، که از سال ۱۴۰۰ همزمان با ورود تدریجی ابزارهای هوش مصنوعی در فرایند آموزش شکل گرفته‌اند، تطبیق و تفسیر شد. در این پژوهش، تجربه‌های کارگاهی نه به عنوان مطالعه موردی مستقل، بلکه به منزله شواهد تکمیلی برای ارزیابی قابلیت تبیین چارچوب نظری و تحلیل پیامدهای آموزشی هوش مصنوعی در آموزش هنر به کار گرفته شده‌اند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های ایرانی در این حوزه نسبتاً جدید هستند و بیشتر توصیفی-تحلیلی، مرور ادبیات یا مطالعات موردی‌اند که تمرکز اصلی آن‌ها بر فرصت‌ها یا چالش‌ها، خلاقیت دانش‌آموزان یا دانشجویان و کاربرد در دانشکده های هنری بوده است. خلیلی (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان «تحلیل نقش هوش مصنوعی در آموزش و یادگیری هنر توسط هنرمندان» با روش تجزیه و تحلیل راهبردی داده ها و مصاحبه با ۱۸ استاد، جایگاه AI در آموزش هنر را ارزیابی کرد و بر نقاط قوت و تهدیدها تأکید نمود. او نقش هوش مصنوعی را در شخصی‌سازی یادگیری، افزایش خلاقیت

و مدیریت کلاس‌های گرافیک بررسی کرده و نتیجه گرفته که ترکیب روش‌های سنتی با ابزارهای هوشمند می‌تواند یادگیری را مؤثرتر کند، هرچند چالش‌هایی مانند کاهش مهارت‌های دستی و مسائل اخلاقی وجود دارد. طاهریان (۱۴۰۴) هم در مقاله «بررسی تأثیر استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مولد بر فرآیند ایده‌پردازی و خلاقیت دانش‌آموزان هنر» تاثیر ابزارهایی مانند Midjourne (برنامه هوش مصنوعی ویژه برای ایجاد تصویر) بر مؤلفه‌های چهارگانه خلاقیت (سیالی، انعطاف‌پذیری، بسط و اصالت) را بررسی کرد و دریافت که هرچند ایده‌پردازی تسریع می‌شود، تأثیر معناداری بر نوآوری نهایی ندارد و بیشتر درک هویت و اصالت را تغییر می‌دهد. در مطالعات بین‌المللی، مسئله رابطه میان هوش مصنوعی، هنر و آموزش هنر از سطح بررسی کارکردهای فناورانه فراتر رفته و به پرسش‌های بنیادی‌تری درباره ماهیت خلاقیت، مؤلفیت، اصالت و مشروعیت اثر هنری رسیده است. Carceller (2024)در مطالعه‌ای با عنوان The ARTificial Revolution: Challenges for Redefining Art Education به چالش‌های ناشی از ورود هوش مصنوعی به آموزش هنر پرداخت و بر ضرورت بازاندیشی در شیوه‌های آموزش، یادگیری و تولید دانش هنری تأکید کرد. از دیدگاه وی، آموزش هنر در مواجهه با هوش مصنوعی نیازمند توجه هم‌زمان به ظرفیت‌های فناورانه و شکل‌گیری استفاده‌ای مسئولانه، انتقادی و آگاهانه از این فناوری است. در همین راستا، پژوهش‌های جدید درباره هنر تولیدشده به وسیله هوش مصنوعی، مسئله «اصالت» را به یکی از چالش‌های اصلی تبدیل کرده‌اند. Jerrentrup (2024) در مطالعه‌ای با عنوان « Imagine art: The status of works generated by artificial intelligence.» درباره جایگاه آثار تولیدشده توسط هوش مصنوعی، مسئله وضعیت هنری این آثار را بررسی کرد و نشان داد که ارزیابی اثر هنری می‌تواند تحت تأثیر آگاهی مخاطب از نحوه تولید آن قرار گیرد. این یافته اهمیت مؤلفیت، قصد هنری و زمینه اجتماعی تولید اثر را در شکل‌گیری ارزش و پذیرش آن برجسته می‌کند. از این منظر، مسئله اصلی صرفاً توانایی فنی هوش مصنوعی برای تولید یک تصویر یا اثر نیست، بلکه این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی یا چه عاملی از سوی جامعه هنری به‌عنوان پدیدآورنده اثر شناخته می‌شود و چه سازوکارهایی به یک اثر، جایگاه و مشروعیت هنری اعطا می‌کنند. Vlaad (2024) نیز در پژوهشی «A portrait of the artist as a young algorithm» با بررسی وضعیت هنرمند و اثر هنری در عصر هوش مصنوعی، مسئله مؤلفیت آثار تولیدشده توسط الگوریتم‌ها را مورد توجه قرار داد. این مطالعه نشان می‌دهد که پذیرش هوش مصنوعی به‌عنوان هنرمند با چالش‌هایی اساسی مواجه است؛ زیرا در تولید آثار هوش مصنوعی، مرز میان نقش توسعه‌دهنده فناوری، کاربر، الگوریتم و فرایند تولید اثر مبهم می‌شود. از این منظر، ظهور هوش مصنوعی مولد نه‌تنها مفهوم خلاقیت، بلکه مفاهیمی همچون مؤلفیت، مسئولیت و مشروعیت اثر هنری را نیز به چالش می‌کشد . این مسئله را می‌توان با استفاده از چارچوب نظری بوردیو عمیق‌تر تحلیل کرد. در نظریه بوردیو Bourdieu (1993)، «The field of cultural production: Essays on art and literature» ارزش و مشروعیت یک اثر هنری صرفاً ناشی از ویژگی‌های ذاتی یا زیبایی‌شناختی آن نیست، بلکه درون «میدان تولید فرهنگی» و از طریق روابط میان هنرمندان، نهادهای هنری، منتقدان، مخاطبان و سایر کنشگران اجتماعی شکل می‌گیرد. سرمایه فرهنگی و سرمایه نمادین نیز در تعیین اینکه چه اثری ارزشمند، اصیل و شایسته پذیرش تلقی شود نقش دارند. بر این اساس، ورود هوش مصنوعی به میدان هنر را می‌توان نه صرفاً یک تحول فناورانه، بلکه تغییری در روابط میان کنشگران و سازوکارهای تولید و توزیع سرمایه نمادین دانست. Castells (1996) « The rise of the network society» جامعه معاصر را جامعه‌ای شبکه‌ای توصیف می‌کند که در آن جریان اطلاعات، تصاویر، دانش و سرمایه از طریق شبکه‌های ارتباطی شکل می‌گیرد و سازمان می‌یابد. در چنین ساختاری، قدرت

تنها در اختیار نهادهای سنتی نیست، بلکه تا حد زیادی از طریق کنترل جریان‌های اطلاعاتی و زیرساخت‌های ارتباطی اعمال می‌شود. با گسترش پلتفرم‌های دیجیتال و هوش مصنوعی مولد، این منطق شبکه‌ای وارد مرحله جدیدی شده است که در آن الگوریتم‌ها و عامل‌های هوش مصنوعی می‌توانند در تولید، پالایش، رتبه‌بندی و توزیع محتوای فرهنگی مشارکت کنند. در حوزه خلاقیت نیز Sawyer (2017) در « Creativity research and cultural context: Past, present, and future» بر اهمیت زمینه اجتماعی و فرهنگی در شکل‌گیری خلاقیت تأکید می‌کند. این دیدگاه برای تحلیل خلاقیت در عصر هوش مصنوعی اهمیت دارد، زیرا خلاقیت را نمی‌توان صرفاً به تولید یک محصول جدید توسط یک فرد یا ماشین تقلیل داد. خلاقیت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد و ارزش و معنای آن نیز از طریق تعامل با مخاطبان، نهادها و نظام‌های ارزشی تعیین می‌شود. بنابراین، ورود هوش مصنوعی به فرایند آموزش و تولید هنر می‌تواند به جای حذف خلاقیت انسانی، شکل و سازوکار آن را تغییر دهد؛ به‌گونه‌ای که توانایی تعریف مسئله، انتخاب، ترکیب، ارزیابی و تفسیر خروجی‌های الگوریتمی به بخشی از شایستگی خلاقانه هنرمند تبدیل شود. در مجموع، بررسی پیشینه نشان می‌دهد کمتر به این پرسش پرداخته شده است که با ورود هوش مصنوعی به آموزش هنر، سازوکارهای تولید خلاقیت و معیارهای اعطای مشروعیت به هنرمند و اثر هنری در آینده چگونه دگرگون خواهند شد. از این منظر، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از دیدگاه بوردیو درباره میدان، سرمایه و مشروعیت فرهنگی و نظریه کاستلز درباره جامعه شبکه‌ای، می‌کوشد تحولات احتمالی مفهوم خلاقیت و مشروعیت در آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی را از منظری آینده‌پژوهانه تحلیل کند.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر پیوند میان نظریه جامعه‌شناختی هنر پیر بوردیو و تحلیل ساختاری مانوئل کاستلز از عصر اطلاعات استوار است. این چارچوب می‌کوشد تبیین کند که هوش مصنوعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تحول در جامعه شبکه‌ای، چگونه فرایند ارزش‌گذاری، مشروعیت‌بخشی و آموزش هنر را در میدان هنر تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این منظر، تحولات فناورانه صرفاً به ظهور ابزارهای جدید محدود نمی‌شوند، بلکه روابط میان تولید اثر، سرمایه فرهنگی، مشروعیت هنری و نظام آموزش را نیز دگرگون می‌سازند (Bourdieu, 1993, 29–73; Castells, 1996, 355–406).

۱. **میدان هنر و سرمایه فرهنگی:** از دیدگاه بوردیو، هنر درون «میدان تولید فرهنگی» شکل می‌گیرد؛ میدانی که ارزش و مشروعیت آثار و موقعیت کنشگران در آن در ارتباط با روابط قدرت، قواعد میدان و انواع سرمایه تعیین می‌شود (Bourdieu, 1993, 29–73). سرمایه فرهنگی نیز در قالب‌های تجسم‌یافته، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده وجود دارد و می‌تواند در شکل‌گیری موقعیت اجتماعی و فرهنگی کنشگران نقش داشته باشد (Bourdieu, 1986, 241–258). ورود هوش مصنوعی این سازوکار را با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو کرده است. ابزارهای هوش مصنوعی قادرند در زمانی کوتاه آثاری با کیفیت قابل توجه تولید کنند، در حالی که تولید چنین آثاری همواره مستلزم سال‌ها آموزش، تجربه و انباشت سرمایه فرهنگی تلقی می‌شد. در نتیجه، رابطه میان مهارت فردی، فرایند خلق اثر و ارزش هنری آن نیازمند بازاندیشی است. هم‌زمان، نهادهای آموزشی، دانشگاه‌ها و نظام‌های داوری نیز با این پرسش روبه‌رو می‌شوند که مشروعیت هنری و کیفیت آثار را بر اساس چه معیارهایی باید ارزیابی کنند؛ زیرا معیارهای متداولی همچون اصالت، تلاش فردی و مهارت اجرایی دیگر به تنهایی پاسخگوی شرایط جدید نیستند

۳. جامعه شبکه‌ای و عصر اطلاعات: کاستلز ساختار اجتماعی معاصر را جامعه شبکه‌ای می‌داند؛ جامعه‌ای که بر اقتصاد اطلاعاتی و گردش مداوم اطلاعات استوار است. در این ساختار، جریان اطلاعات، سرمایه، دانش و تصاویر از محدودیت‌های مکانی فراتر رفته و در قالب شبکه‌های ارتباطی به سرعت منتشر می‌شوند. در چنین بستری، تولید و توزیع محصولات فرهنگی نیز تابع منطق شبکه‌هاست و فرایندهای سنتی تولید و مصرف هنر دگرگون می‌شوند . در این چارچوب، هوش مصنوعی مولد را می‌توان یکی از مهم‌ترین نمودهای جامعه شبکه‌ای دانست. این فناوری امکان تولید، بازتولید و انتشار گسترده محتوای هنری را فراهم کرده و مرزهای میان تولیدکننده، ابزار و مخاطب را تا حد زیادی دگرگون ساخته است. از این رو، تحول ناشی از هوش مصنوعی صرفاً یک تغییر فناورانه نیست، بلکه بخشی از دگرگونی گسترده‌تر در ساختار تولید و گردش فرهنگ در عصر اطلاعات به شمار می‌آید (Castells, 1996, 77–162 & 355–406 & 407–459).

پژوهش حاضر با تلفیق دیدگاه‌های بوردیو و کاستلز، هوش مصنوعی را پدیده‌ای می‌داند که هم‌زمان در بستر جامعه شبکه‌ای عمل می‌کند و بر سازوکارهای میدان هنر اثر می‌گذارد. از این منظر، هوش مصنوعی نه‌تنها شیوه تولید آثار هنری را تغییر می‌دهد، بلکه معیارهای مشروعیت، ارزش‌گذاری و آموزش هنر را نیز با چالش روبه‌رو می‌سازد. این تحول را می‌توان در پرتو مفهوم میدان تولید فرهنگی بوردیو و منطق جامعه شبکه‌ای و فضای جریان‌های کاستلز به‌صورت هم‌زمان تبیین کرد (Bourdieu, 1993, 29–73; Castells, 1996, 407–459). این وضعیت در آموزش هنر بیش از همه در دو حوزه نمود پیدا می‌کند. نخست، مسئله اصالت اثر؛ زیرا هنگامی که هوش مصنوعی در فرایند خلق اثر مشارکت دارد، تشخیص سهم خلاقیت انسانی و جایگاه سرمایه فرهنگی هنرمند پیچیده‌تر می‌شود. دوم، مسئله ارزیابی آموزشی؛ به‌گونه‌ای که نظام‌های آموزش هنر ناگزیرند از ارزیابی صرفِ محصول نهایی فاصله گرفته و فرایند شکل‌گیری ایده، تفکر خلاق، تصمیم‌گیری و هدایت آگاهانه ابزارهای هوش مصنوعی را نیز در معیارهای ارزشیابی خود لحاظ کنند. چنین برداشتی با دیدگاه فلوریدی درباره دگرگونی محیط اطلاعاتی و بازتعریف رابطه انسان و فناوری در عصر اطلاعات نیز همخوانی دارد (Floridi, 2014).

تحول آموزش هنر در عصر هوش مصنوعی

ادغام هوش مصنوعی در آموزش عالی به‌سرعت در حال گسترش است و می‌تواند شیوه‌های تدریس و یادگیری، ارائه محتوای آموزشی و فرایندهای پشتیبانی از دانشجویان را دستخوش تغییر کند. یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های این فناوری، امکان شخصی‌سازی تجربه یادگیری از طریق سازگارسازی محتوا، بازخورد و مسیرهای آموزشی با نیازهای فردی دانشجویان است. همچنین، هوش مصنوعی می‌تواند در برخی فرایندهای اداری و پشتیبانی دانشگاهی به افزایش کارایی کمک کند (Zawacki-Richter et al., 2019; Merino-Campos, 2025). هوش مصنوعی در حال انقلاب در آموزش است و فرصت‌هایی برای شخصی‌سازی یادگیری در مقیاس گسترده فراهم می‌آورد. ابزارهای هوش مصنوعی قادرند حجم زیادی از داده‌ها را تجزیه و تحلیل کرده تا روندهای عملکرد دانشجویان را شناسایی کنند، این امر می‌تواند به پیش‌بینی نتایج آینده و ارائه بازخورد در زمان واقعی کمک کند. این ابزارها محیط‌های یادگیری تطبیقی بیشتری را فراهم می‌کنند که برای پرورش مهارت‌های مورد نیاز در دنیایی که سریع در حال تغییر است ضروری به‌نظر می‌رسد. با این حال، چالش‌هایی همچون اطمینان از استفادهٔ اخلاقی و جلوگیری از سوگیری در مدیریت مجموعه برنامه‌های (الگوریتم‌های) هوش مصنوعی باید برطرف شود تا بتوان از توان بالقوه کامل این فناوری در آموزش بهره برد. بر اساس آنچه بیان شد، حضور هوش مصنوعی در

برنامه‌های آموزشی هنر نه‌تنها بر فرآیند آموزش تأثیر خواهد گذاشت، بلکه روند شکل‌گیری مشروعیت و هویت هنری دانشجویان را نیز بازتعریف خواهد کرد. در این پژوهش با رویکرد «آینده‌پژوهی»، تلاش می‌شود رویدادهای احتمالی مرتبط با آینده آموزش دانشگاهی هنر در عصر هوش مصنوعی بررسی شود. این پرسش مطرح است که آیا این فناوری به‌عنوان ابزاری برای ارتقای خلاقیت انسانی به‌کار گرفته می‌شود یا عاملی خواهد شد برای تضعیف جایگاه سنتی آموزش هنر و تغییر معیارهای زیبایی‌شناختی آن. بر اساس تحلیل‌های نظری و مطالعات تجربی در حوزۀ برنامه‌های آموزشی، فرصت‌ها و چالش‌های ناشی از حضور هوش مصنوعی در آموزش هنر بررسی می‌شود و پیشنهادهایی برای تطبیق سیاست‌های آموزشی با این تحولات ارائه خواهد شد.

چالش‌های آموزشی برای تربیت افراد خلاق

پرورش خلاقیت یکی از چالش‌های مهم آموزش هنر است و نیازمند بازنگری در شیوه‌های آموزشی و تربیتی است. «در برنامه‌های نوین آموزش هنر، به‌منظور ارتقای خلاقیت دانشجویان، بر جایگاه هوش مصنوعی در فرآیند آموزش تأکید می‌شود. این مدل‌های تدریس به دانشجویان کمک می‌کنند تا در فرآیندهای خلاقانه مشارکت فعال داشته باشند و ایده‌ها و طرح‌های خود را به‌صورت عملی اجرا کنند. ارتباط این بخش با هوش مصنوعی را می‌توان در بررسی چگونگی استفاده از این فناوری برای شکل‌دهی فرآیندهای خلاقانه و تولید آثار هنری مشاهده کرد (Sawyer, 2017, 106). میشل باس به بررسی نقش هوش مصنوعی (AI) در فرآیندهای خلاقانه می‌پردازد و همزمان به نگرانی‌های مطرح شده از سوی هنرمندان و متخصصان خلاق، ازجمله مسائل مربوط به نقض حقوق مؤلف و از دست رفتن فرصت‌های شغلی، اشاره می‌کند(Baas, 2024). همین نویسنده مفهوم آرشیو جامعه‌شناختی و فرهنگی تصورات دربارۀ هوش مصنوعی (AI) را مطرح کرده و استدلال می‌کند که برای درک نحوۀ تعامل انسان با هوش مصنوعی در زمان حاضر، باید به‌شیوۀ تصور این فناوری در گذشته نیز توجه کرد. این نگاه تاریخی می‌تواند دیدگاهی روشن‌تر نسبت به آیندۀ هوش مصنوعی ارائه دهد. «باس» با معرفی مفهوم «آرشیو جامعه‌شناختی» دربارۀ تصورات مرتبط با هوش مصنوعی (AI)، بر ضرورت بررسی تاریخی برداشت‌های فرهنگی از این فناوری تأکید می‌کند تا بتوان چشم‌اندازی جامع‌تر از تعامل انسان و ماشین در آینده ترسیم کرد. هنر و درک آن فرآیندی پیچیده است که نه‌تنها از طریق آموزش‌های آکادمیک، بلکه از رهگذر تجربه‌های مکرر و مواجهه با آثار هنری، به فرد منتقل می‌شود. این فرآیند موجب درونی شدن اصول و قواعد هنر می‌شود و به فرد توانایی می‌دهد تا با آثار هنری به‌صورت عمیق‌تر و تحلیلی‌تر مواجه شود. خلاقیت هنری به‌عنوان فرآیندی خودآیین در نظر گرفته می‌شود که در آن، انتخاب‌ها به‌صورت روشمند، هرچند غیرارادی، هدایت می‌شوند. این انتخاب‌ها بر پایۀ نظامی از طرح‌ها و اصولی انجام می‌شوند که به‌صورت ناخودآگاه در ذهن هنرمند شکل گرفته‌اند. این فرآیند، در مواجهه با هوش مصنوعی، با چالش‌هایی اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو خواهد شد. در ادامه بحث دربارۀ برنامه‌های آموزشی مدارس و دانشکده‌های هنر، باید به این موضوع اشاره کرد که یکی از مهم‌ترین عوامل حفظ خلاقیت هنری دانشجویان، مدیریت آگاهانه و هوشمندانۀ بهره‌گیری از هوش مصنوعی است. به این معنا که دانشجویان در فرآیند ایده‌یابی خلاق و اجرای نهایی اثر، هنگام تعامل با هوش مصنوعی، مدیریت کل جریان را در اختیار داشته باشند. در غیر این صورت، این هوش مصنوعی خواهد بود که روند شکل‌گیری اثر هنری را هدایت می‌کند. برای نابودی توان آفرینشگری انسان کافی است این توانمندی فطری و خدادادی او را کم‌کم به ماشین بسپاریم، بی‌تردید در اندک مدتی چیزی از خلاقیت‌های منحصربه‌فرد وی باقی نخواهد ماند. این خطر بالقوه‌ای است که آینده انسان را مورد

تهدید قرار داده است. از سوی دیگر، ظهور فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی را باید به‌رسمیت شناخت و نحوهٔ تعامل مثبت با آن را آموخت. هوش مصنوعی می‌تواند تجربیات یادگیری ویژه‌ای را فراهم کند که محتوا را مطابق با سرعت و عملکرد یادگیرنده تنظیم کند. این امر به دانشجویان این امکان را می‌دهد که به‌شیوه‌هایی متناسب با سبک‌های یادگیری فردی خود، بیاموزند که می‌تواند به افزایش درگیری و ماندگاری اطلاعات کمک کند. افزون بر این، روش‌های مبتنی بر هوش مصنوعی می‌توانند استادان را در ارزیابی دقیق‌تر عملکرد دانشجویان یاری دهند و از این طریق، ارزیابی‌هایی کارآمدتر و مؤثرتر را امکان‌پذیر سازند.

ارزیابی و فرایند آموزش هنر

با گسترش استفاده از هوش مصنوعی در عصر حاضر، لازم است در کارگاهای هنر، ارزیابی بر دریافت بازخورد مستمر در طول ترم تحصیلی و فرایند یادگیری متمرکز باشد، نه صرفاً بر ارزیابی نهایی. این رویکرد می‌تواند در کاربرد هوش مصنوعی برای ارزیابی هنر و آثار هنری از جنبه‌های مختلف، ازجمله ارزیابی‌های مبتنی بر داده‌های کمی و کیفی، مفید باشد. این فرایند می‌توانند به تحلیل چگونگی انطباق هوش مصنوعی با شیوه‌های تدریس خلاقانه کمک کنند. تفاوت کدهای فرهنگی دانشجویان هنر با منطق عملکرد هوش مصنوعی، در نظام‌های آموزشی امروز، چالش‌های متعددی ایجاد کرده است. تجارب آموزشی به‌دست‌آمده نشان می‌دهند که تعامل با هوش مصنوعی در آموزش هنر، بیش از یادگیری صرفِ ابزارها، به توانایی دانشجو در هدایت، انتخاب و ارزیابی خروجی‌های تولیدشده نیاز دارد. در چنین شرایطی، نقش استاد می‌تواند از آموزش صرفِ مهارت‌های اجرایی به هدایت فرایند تصمیم‌گیری و حفظ عاملیت خلاق دانشجو تغییر کند. از منظر کاستلز نیز گسترش جامعه شبکه‌ای، شیوه‌های تولید و توزیع آثار هنری را دگرگون کرده و دسترسی به مخاطبان و منابع فرهنگی را گسترش می‌دهد؛ در عین حال، وابستگی فزاینده به زیرساخت‌ها و پلتفرم‌های دیجیتال، مناسبات جدیدی از قدرت و ارزش‌گذاری را در میدان هنر ایجاد می‌کند (Castells, 1996, 362).

تحلیل یافته‌ها در چارچوب نظری بوردیو

یافته‌ها نشان می‌دهند که تفاوت میان تجربه و زمینه فرهنگی هنرجویان و منطق الگوریتمی هوش مصنوعی، چالش‌های تازه‌ای را در فرایند آموزش هنر ایجاد کرده است. در فرایند خلق و ارزیابی اثر هنری، تجربه زیسته، دانش پیشین و زمینه فرهنگی هنرجو با قابلیت‌های تولیدی هوش مصنوعی در تعامل قرار می‌گیرند و این تعامل می‌تواند بر شیوه شکل‌گیری و ارزیابی اثر تأثیر بگذارد. تعامل ناآگاهانه با ابزارهای هوش مصنوعی (AI) می‌تواند منجر به این شود که ماشین به‌جای هنرمند، مسیر خلاقیت را تعیین کند. در چنین وضعیتی، قدرت فناوری ساختارهای فرهنگی سنتی را بازتعریف کرده و ممکن است، به‌ویژه در مراحل نخست، بر خلاقیت و توانمندی دانشجویان تأثیر منفی بگذارد. راهکار پیشنهادی پژوهش، در راستای حفظ «سرمایه فرهنگی متجسد» هنرمند، توانمندسازی دانشجویان در «مدیریت هوشمندانه» هوش مصنوعی است. این مدیریت آگاهانه، شرطی اساسی برای موفقیت هنرمند جوان در نوآوری و اتکا به خلاقیت فردی در مواجهه با منطق شبکه‌ای هوش مصنوعی به‌شمار می‌رود.

تحلیل یافته‌ها در چارچوب نظری کاستلز

مطابق نظریه کاستلز «جامعه شبکه‌ای» فرصت‌هایی بی‌بدیل برای توزیع گسترده هنر و گسترش «میدان هنر» فراتر از مرزهای جغرافیایی فراهم می‌آورد (Castells, 1996, 412). با این حال، این روند با خطر تمرکز قدرت در دست پلتفرم‌های دیجیتال و سازندگان الگوریتم‌های هوش مصنوعی (AI) نیز همراه است. در فضای جریان‌های اطلاعاتی، ابزارهای هوش مصنوعی می‌توانند به‌طور هم‌زمان موجب گسترش دامنهٔ انتشار آثار هنری و در عین حال محدود شدن اصالت فرهنگ‌های محلی شوند. این همان دوگانه‌ای است که کاستلز در بحث تمرکز قدرت در شبکه‌ها نسبت به آن هشدار می‌دهد.

تجربه کارگاهی و شواهد تجربی پژوهش

در کارگاه «فنون تصویرسازی» نیمسال اول سال تحصیلی ۱۴۰۳ در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، از دانشجویان خواسته شد یک اثر تصویرسازی را در سه مرحله متفاوت اجرا کنند. در مرحله نخست، اثر بر مبنای یک لکه رنگی و به شیوه بداهه‌پردازی، با ابزارهای سنتی و به‌صورت دستی خلق شد (تصویر ۱). در مرحله دوم، همان اثر با بهره‌گیری از نرم‌افزارهای دیجیتال ویرایش و در قالبی متفاوت بازتولید شد (تصویر ۲). در مرحله سوم، دانشجویان اثر خود را به‌عنوان ورودی در اختیار سامانه‌های هوش مصنوعی قرار دادند و موظف بودند از طریق تنظیم دستورات، انتخاب خروجی‌ها و اعمال اصلاحات مکرر، فرایند تولید تصویر را هدایت کنند تا نتیجه نهایی صرفاً محصول خودکار الگوریتم نباشد، بلکه بازآفرینی‌ای مبتنی بر ایده اولیه هنرمند شکل گیرد (تصویر ۳). مقایسه نتایج سه مرحله نشان داد که نقش کاربر در هدایت فرایند تولید تصویر، عامل تعیین‌کننده‌ای در حفظ هویت بصری و ویژگی‌های خلاقانه اثر است. در نمونه‌هایی که دانشجویان به‌طور فعال در انتخاب، اصلاح و بازتولید خروجی‌های هوش مصنوعی مشارکت داشتند، عناصر برگرفته از طرح اولیه، ترکیب‌بندی، ایده مرکزی و برخی ویژگی‌های سبکی اثر حفظ شد. در مقابل، هرچه وابستگی به خروجی‌های آماده هوش مصنوعی بیشتر بود، شباهت آثار به الگوهای رایج تولیدشده توسط سامانه افزایش می‌یافت و تمایزهای فردی کمرنگ‌تر می‌شد. این تجربه نشان می‌دهد که هوش مصنوعی را می‌توان نه به‌عنوان جایگزین خلاقیت هنرمند، بلکه به‌مثابه ابزاری کمکی برای توسعه و بازآفرینی ایده‌های هنری به کار گرفت. تصاویر ۱ تا ۳ مراحل مختلف این فرایند و تصویر ۴ مقایسه نهایی نتایج را نشان می‌دهد.



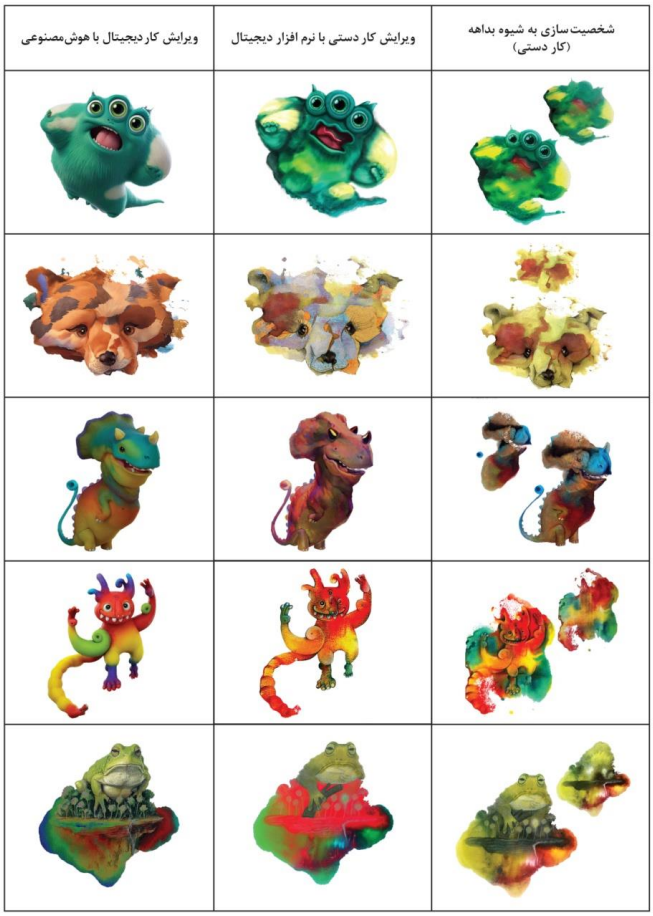
تصویر ۱. اجرای دستی روی لکه رنگی، اثر مریم علوی. منبع: نگارنده.



تصویر ۲. اجرای دیجیتال و تصویر، اثر مریم علوی. منبع: نگارنده.



تصویر ۳. ویرایش تصویر با بهره‌گیری از هوش مصنوعی، اثر مریم علوی. منبع: نگارنده.



تصویر ۴. شخصیت‌سازی به‌شیوهٔ بداهه‌سازی با اجرای دستی، دیجیتال و هوش مصنوعی، برگرفته از آثار دانشجویان کارشناسی ارشد ارتباط تصویری و تصویرسازی دانشکده هنرهای تجسمی- هنرهای زیبای دانشگاه تهران،۱۴۰۴. منبع: نگارنده.

تأثیرات هوش مصنوعی در هنر دیجیتال و فعالیت‌های فرهنگی- هنری در پلتفرم‌های دیجیتال

اغلب صاحب‌نظران بر این باورند که هوش مصنوعی، هم‌اکنون و بیش از آن در آینده، تأثیر شگرفی بر ارتباطات بین‌المللی با استفاده از طریق پلتفرم‌های دیجیتال خواهد داشت. این روند تا حد زیادی قابل پیش‌بینی است؛ اما دغدغهٔ اصلی هنرمندان، به‌ویژه مدرسان هنر، میزان تأثیرگذاری خلاقیت فردی هنرمندان در این تعاملات است. هوش مصنوعی امروزه این امکان را فراهم کرده است که برنامه‌های رایانه‌ای تصاویری مشابه آثار هنری تولید کنند. به‌طور خاص، با استفاده از شبکه‌های عصبی مصنوعی مانند شبکه‌های تولیدی متخاصم، این سیستم‌ها می‌توانند تصاویری تولید کنند که از آثار هنری واقعی قابل تمیز دادن نیستند. این فناوری که برای اولین‌بار در سال ۲۰۱۴ توسط گوگل، معرفی شد، به سیستم‌ها این توانایی را می‌دهد که از داده‌های ورودی برای ایجاد خروجی‌های مشابه استفاده کنند و خود را با تجربه‌های جدید تطبیق دهند. درنتیجه، با ظهور و گسترش این فناوری‌ها، مفهوم هنر و آثار هنری دستخوش تغییرات چشمگیری شده است. هنرمندان با بهره‌گیری از ابزارهای

دیجیتال می‌توانند به مخاطبان جهانی دسترسی پیدا کنند و آثار خود را در بستر پلتفرم‌های دیجیتال به نمایش بگذارند. این روند، افزون بر تسهیل بازاریابی و عرضهٔ بهتر آثار هنری، موجب می‌شود هنر در مقیاسی گسترده‌تر و با تنوع بیشتر تولید و مصرف شود. «در هنرهای دیجیتال، استفاده از هوش مصنوعی نه‌تنها به تولید آثار هنری کمک می‌کند، بلکه نقش اساسی در فرآیندهای طراحی، تولید موسیقی، طراحی گرافیکی و حتی ساخت فیلم‌ها و ویدئوها ایفا می‌کند. بسیاری از هنرمندان امروزی از این فناوری برای خلق آثار نوآورانه و جدید بهره می‌برند و پیش‌بینی می‌شود که در آینده، استفاده از هوش مصنوعی در هنرهای دیجیتال بیش‌ازپیش گسترش یابد» (Aydin et al, 2022). هوش مصنوعی مولد در حوزه هنر صرفاً یک ابزار فناورانه جدید نیست، بلکه می‌تواند مفاهیم خلاقیت، اصالت، مؤلفیت و ارزش زیبایی‌شناختی اثر هنری را دستخوش بازتعریف کند. ازاین‌رو، ورود این فناوری به آموزش هنر ضرورت بازاندیشی در نقش هنرمند، دانشجو و مدرس و همچنین در معیارهای ارزیابی و مشروعیت‌بخشی به آثار هنری را مطرح می‌کند (Carceller, 2024; Jerrentrup, 2024). ظهور فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی می‌تواند معانی جدیدی از هنر را به‌وجود آورد و چالش‌های جدیدی را در درک و آموزش هنر مطرح کند. همانطور که بوردیو اشاره دارد، ادراک هنر تحت تأثیر طبقات اجتماعی و فرهنگی قرار دارد و این تأثیر می‌تواند با ورود فناوری‌های جدید، پیچیده‌تر و گسترده‌تر شود. با پیشرفت‌های هوش مصنوعی، ما شاهد تغییراتی در نحوهٔ آموزش و تعامل افراد با هنر خواهیم بود که می‌تواند به ایجاد روش‌های نوین و آزادانه‌تری در آموزش هنر منجر شود. در این ساختار منابع آموزشی متداول در آموزش هنر در گسترهٔ بزرگ‌تری در اختیار گروه‌های اجتماعی مختلف قرار خواهد گرفت. این امر موجب ارتقا دانش زیبایی‌شناسی، بالندگی و پیشرفت سریع‌تر جوامع بشری خواهد شد. در چنین فرآیندی درک مستقیم و سطحی از یک اثر هنری، درک ناقصی است. در برخی افراد، این دیدگاه که می‌توان اثر هنری را «خالصانه» و بدون واسطه دریافت کرد، نوعی ساده‌انگاری است. تجربهٔ زیبایی‌شناختی تنها زمانی کامل می‌شود که فرد بتواند سبک، نشانه‌ها و کدهای فرهنگی اثر را بشناسد. در غیر این صورت، ما تنها با تأثیرات احساسی و حسی مواجهیم، نه با درکی عمیق از معنا و پیام اثر. ریمون روبر این تفاوت را چنین توضیح می‌دهد که «بیان‌گری» بیشتر جنبه‌ای احساسی و غریزی دارد، در حالی که «معنا» به فرایندهای شناختی و تحلیلی مرتبط است. از این منظر، درک هنر تنها به شناسایی ویژگی‌های صوری آثار محدود نمی‌شود، بلکه به پیش‌زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و آموزشی نیز وابسته است. بر همین اساس می‌توان استدلال کرد که اگر هوش مصنوعی قرار باشد به سطوح پیچیده‌تری از تفسیر هنری نزدیک شود، صرف پردازش ویژگی‌های بصری کافی نخواهد بود و باید الگوهای فرهنگی، تاریخی و معنایی مرتبط با آثار هنری نیز در داده‌های آموزشی آن بازنمایی شوند. ضروری است که از این ابزارها به‌طور مؤثر استفاده شود و همچنین دربارهٔ تأثیرات آن‌ها بر جامعه و فرهنگ نیز تأمل صورت گیرد. ترویج استفادهٔ آگاهانه، مسئولانه، ایمن و اخلاقی از هوش مصنوعی مولد، همراه با اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به آن، امری حیاتی است» (Carceller, 2024). هوش مصنوعی در حال تغییر برنامه‌های آموزشی هنر است و امکانات و مسیرهای جدیدی برای خلاقیت و یادگیری ارائه می‌دهد. با درک نقش هوش مصنوعی، می‌توان تأثیر بالقوه آن بر آموزش خلاقانه را بهتر شناخت و در برنامه‌ریزی‌های دانشگاهی هنر، هوشمندانه‌تر عمل کرد. با این‌حال، همانند هر پیشرفت فناورانه، ادغام هوش مصنوعی در آموزش هنر با چالش‌ها و نگرانی‌هایی همراه است. سؤالات اخلاقی در مورد اصالت، مؤلفیت و خلاقیت آثار تولیدشده توسط هوش مصنوعی مطرح شده و هم‌زمان، نحوه ادغام مسئولانه و انتقادی این فناوری در فرایندهای آموزشی به مسئله‌ای مهم تبدیل شده است (Jerrentrup, 2024; Park, 2023). با افزایش شتاب پیشرفت‌های هوش مصنوعی، یکی از

مهم‌ترین چالش‌های کنونی این است که چگونه می‌توان این فناوری‌ها را به‌طور مؤثر با نیازهای آموزشی همسو کرد. برای مثال، یکی از قابلیت‌های مهم هوش مصنوعی در آموزش، فراهم کردن محیط‌های یادگیری ویژه برای هر دانشجو است. این محیط‌ها می‌توانند با تحلیل داده‌ها و الگوهای یادگیری دانشجویان، تجربه‌های آموزشی متناسب با نیازهای فردی آنان طراحی کنند. این قابلیت، به‌ویژه برای دانشجویانی که به رویکردهای آموزشی ویژه نیاز دارند یا در سطوح مختلف آموزشی قرار گرفته‌اند، بسیار مفید است. علاوه بر این، هوش مصنوعی می‌تواند به شفاف‌تر کردن روش‌های ارزیابی در آموزش کمک کند. سیستم‌های هوش مصنوعی قادرند داده‌های پیچیده مربوط به عملکرد دانشجویان را تحلیل کنند و از این طریق، امکان ارائه بازخوردهایی دقیق‌تر و مؤثرتر را برای استادان فراهم آورند. این تحلیل‌های دقیق می‌توانند پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ موفقیت آینده دانشجویان ارائه کنند و حتی مشکلات احتمالی را پیش از بروز شناسایی نمایند. درنتیجه، مدرسان خواهند توانست اقدامات پیشگیرانه و هدفمندتری برای بهبود عملکرد دانشجویان انجام دهند. هوش مصنوعی همچنین این توانایی بالقوه را دارد که نقش بسیار مهمی در رفع محدودیت‌های منابع آموزشی ایفا کند. ابزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی می‌توانند در مقیاس وسیع‌تری آموزش دهند و دانشجویان را از منابع متعدد و متنوع بهره‌مند سازند. این امر به دانشجویان اجازه می‌دهد در هر زمان به منابع آموزشی موردنیاز خود دسترسی داشته باشند.

نقد رویکردهای ساده‌انگارانه به تجربه هنری

برخلاف باور رایج که تصور می‌شود می‌توان هنر را بدون پیش‌زمینهٔ فکری درک کرد، بوردیو نشان می‌دهد که این تصور نوعی توهم است. او معتقد است: ادراک و ارزش‌گذاری اثر هنری را نمی‌توان مستقل از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و تجربه‌های انباشته‌شده کنشگران در نظر گرفت. حتی افرادی که گمان می‌کنند با «نگاهی تازه» و بدون پیش‌داوری می توانند به آثار نظر بیاندازند، درواقع از نظام فکری و فرهنگی خود برای تفسیر اثر استفاده می‌کنند، بی‌آنکه خود از این امر آگاه باشند. «دانش هنری را می‌توان به‌طور موقت چنین تعریف کرد: توانایی دسته‌بندی و طبقه‌بندی آثار در نظام‌های مختلف معناشناختی. چنین دانشی به فرد امکان می‌دهد هر اثر را در یک نظام مقایسه‌ای قرار دهد و از طریق حذف گزینه‌های نامرتبط، جایگاه مناسب آن را تشخیص دهد. درک آثار هنری نیز، مانند هر پیام فرهنگی دیگر (برای نمونه تبلیغات، خطابه‌های سیاسی یا پیام‌های دینی)، به پیش‌زمینه‌های ادراکی مخاطب بستگی دارد. در یک جامعه متنوع، ارتباط مستقیمی میان نوع اطلاعات هنری و ساختار مخاطبان وجود دارد. درک یک اثر هنری زمانی ساده‌تر است که با انتظارات و زمینه‌های فرهنگی مخاطبان همخوانی داشته باشد؛ انتظاراتی که اغلب تحت تأثیر تربیت خانوادگی، جایگاه اجتماعی و آموزش رسمی شکل‌گرفته‌اند». بوردیو توضیح می‌دهد که ادراک آثار هنری تابع پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی مخاطب است؛ به‌گونه‌ای که هویت فرهنگی، تربیت خانواده و موقعیت اجتماعی، چارچوبی را فراهم می‌کنند که از خلال آن معنا و ارزش اثر شکل می‌گیرد (Bourdieu, 1968). معنای درونی و نمادین آثار هنری مستلزم شناخت عمیق فرهنگ و شرایط اجتماعی است که اثر در آن خلق شده است. در این سطح، ترکیب‌بندی، تکنیک‌های اجرا و حتی فرم‌های بصری، به‌عنوان بخشی از نظام فکری و ارزشی جامعه، مورد بررسی قرار می‌گیرند. حتی ساده‌ترین ادراک نیز معمولاً از سطح احساس فراتر می‌رود و می‌کوشد معنا و انسجامی برای اثر بیابد. افرادی که با آثار هنری فرهنگ‌های دیگر آشنایی ندارند، اغلب از چارچوب‌های شناختی روزمره خود برای تفسیر آن‌ها استفاده می‌کنند. درواقع، هر طبقهٔ اجتماعی از نوعی زیبایی‌شناسی برخوردار است که با ارزش‌ها و نظام اخلاقی آن همخوانی دارد.

یک اثر هنری، به‌عنوان محصولی فرهنگی و نمادین، تنها برای کسانی به‌معنای واقعی وجود دارد که ابزارهای لازم برای درک، تفسیر و خوانش آن را در اختیار داشته باشند.

یادگیری هنر از رهگذر تکرار و مواجهه با آثار هنری

یکی از روش‌های اصلی و مؤثر برای آموختن هنر، مواجهه مکرر با آثار هنری است. به‌عبارت دیگر، هنر از طریق تجربه مستقیم اثر و نه از طریق فرمول‌ها و قواعد انتزاعی، درک می‌شود. این فرآیند موجب می‌شود فرد، به‌طور ناخودآگاه، قواعد و اصول نهفته در پس هر اثر هنری را درونی کند. حضور هنرمندان جوان در فضای آموزشی آکادمیک، خود یکی از عوامل مهم یادگیری و ارتقای دانش زیبایی‌شناختی آنان است. این امر هرگز هیچ جایگزینی نخواهد داشت. فناوری‌های جدید نیز به‌نظر می‌رسد هرچند تأثیرگذار باشند، اما جایگزین توانمندی‌های بارزی که از ویژگی‌های انسان هوشمند است نخواهند شد. برخی صاحب‌نظران، آموزش سنتی و آکادمیک هنر را نیز از جنبه‌های مختلف نقد کرده‌اند. این نقدها غالباً بر «خطر تضعیف خلاقیت فردی» تأکید دارند؛ زیرا تأکید بیش از حد بر دستورالعمل‌ها و قواعد رسمی ممکن است فرآیند ابداع را تحت‌الشعاع قرار دهد. هرچند این نقد تا حدودی وارد است، اما مدیران و مدرسان هنر می‌توانند با برنامه‌ریزی‌های هوشمندانه و بهره‌گیری از تجربه‌های آموزشی در محیط‌های آکادمیک، این آسیب را کاهش دهند یا حتی تا حد زیادی برطرف کنند. در فرآیند آفرینش یک اثر هنری، هر اثر به‌عنوان یک فردیت خاص و بی‌همتا ظاهر می‌شود که قابل استنتاج از اصول و قواعدی که یک سبک خاص را تعریف می‌کنند، نیست. با این حال، با تسلط بر اصول و قواعد تولید این آثار، می‌توان همبستگی و لزوم شکل‌گیری اثر را درک کرد. این بدان معناست که هر اثر، با وجود فردیت و اصالت خود، همواره می‌تواند پس از تولید، در قالب اصول و قوانین خاص تحلیل و تبیین شود. در این زمینه، هرچند برنامه‌ریزی‌های آموزشی هنر و نوآوری‌های فناورانه در محیط‌های آموزشی می‌توانند مسیرهای ویژه‌ای را برای آموزش ترسیم کنند، اما در نهایت این فردیت هنرمند، تجربهٔ زیسته و دریافت‌های شخصی اوست که به اثر هنری هویت نهایی می‌بخشد.

نتیجه‌گیری

مطالعهٔ حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری بوردیو و کاستلز، به بررسی تأثیر هوش مصنوعی بر خلاقیت و مشروعیت هنری در آموزش دانشگاهی هنر و پیامدهای آن برای آینده آموزش هنر در جامعه شبکه‌ای پرداخت. یافته‌ها نشان می‌دهد که ورود هوش مصنوعی صرفاً یک تغییر فناورانه در ابزارهای تولید اثر نیست، بلکه می‌تواند منطق خلاقیت، شکل‌های سرمایه فرهنگی و سازوکارهای مشروعیت‌بخشی در میدان هنر و آموزش هنر را دگرگون کند. در بُعد خلاقیت، هوش مصنوعی مرز سنتی میان ایده‌پردازی، مهارت فنی و اجرای اثر را جابه‌جا می‌کند. در این شرایط، ارزش خلاقیت بیش از آنکه صرفاً به توانایی تولید مستقیم اثر وابسته باشد، به توانایی هدایت فرایند، انتخاب و اصلاح خروجی، داوری درباره کیفیت و معنا و ایجاد پیوند میان فناوری و زمینه فرهنگی و هنری وابسته می‌شود. بنابراین، هوش مصنوعی الزاماً به معنای کاهش خلاقیت انسانی نیست؛ بلکه مفهوم خلاقیت را از «توانایی ساختن» به سوی «توانایی تصمیم‌گیری و معنابخشی در فرایند آفرینش» سوق می‌دهد. در این تحول، نقش انسان از تولیدکنندهٔ مستقیم به کنشگری هدایت‌کننده و داور فرایند خلاق تغییر می‌یابد. در بُعد مشروعیت هنری، یافته‌ها نشان می‌دهد که گسترش تولید آثار مبتنی بر هوش مصنوعی، معیارهای سنتی ارزش‌گذاری و شایستگی

هنری را با چالش مواجه می‌کند. از منظر بوردیو، مهارت‌های دیجیتال و توانایی استفاده انتقادی و خلاقانه از هوش مصنوعی می‌توانند به‌عنوان شکل‌هایی نوظهور از سرمایه فرهنگی در کنار سرمایه‌های هنری موجود قرار گیرند. در نتیجه، مشروعیت اثر دیگر نمی‌تواند صرفاً بر مهارت تکنیکی یا محصول نهایی استوار باشد؛ بلکه فرایند خلق، میزان مداخله و تصمیم‌گیری انسانی، توانایی تبیین انتخاب‌های هنری و جایگاه اثر در زمینه فرهنگی نیز در مشروعیت‌بخشی اهمیت می‌یابد. از منظر کاستلز، این دگرگونی در بستر جامعه شبکه‌ای رخ می‌دهد؛ جایی که تولید و توزیع دانش و فرهنگ Increasingly شبکه‌ای، تعاملی و فناورانه شده است. ازاین‌رو، آموزش هنر نیز ناگزیر با تغییر نقش استاد، دانشجو و ابزارهای تولید مواجه خواهد شد. بر این اساس، پاسخ به پرسش‌های پژوهش را می‌توان در بازتعریف هم‌زمان خلاقیت و مشروعیت هنری جست‌وجو کرد، نه در حذف هوش مصنوعی از آموزش هنر. آینده آموزش هنر مستلزم نظامی از ارزیابی است که به جای تمرکز صرف بر محصول نهایی، فرایند شکل‌گیری ایده، تعامل آگاهانه با فناوری، تصمیم‌گیری و داوری انسانی و زمینه فرهنگی اثر را نیز دربرگیرد. بدین‌ترتیب، چالش اصلی عصر هوش مصنوعی در آموزش هنر، جایگزینی انسان با ماشین نیست؛ بلکه بازتعریف معیارهایی است که بر اساس آن‌ها یک اثر خلاق، یک کنش هنری معتبر و یک یادگیری اصیل تلقی می‌شود.

مشارکت‌های نویسنده

این پژوهش فاقد مشارکت است.

تقدیر و تشکر

این پژوهش فاقد قدردانی و تشکر است.

تضاد منافع

نویسنده (نویسندگان) هیچ تضاد منافع احتمالی پیرامون تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله را اعلام نکردند.

منابع مالی

نویسنده (نویسندگان) هیچ گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکردند.

منابع

- خلیلی، سارا. (۱۴۰۴). تحلیل نقش هوش مصنوعی در آموزش و یادگیری هنر توسط هنرمندان. *مطالعات هنر اسلامی*، ۲۲(۶۰)، ۴۶-۶۶. https://doi.org/10.22034/ias.2024.478251.2390

- طاهریان، الهام. (۱۴۰۴). بررسی تأثیر استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مولد بر فرآیند ایده‌پردازی و خلاقیت دانش‌آموزان هنر. *فصلنامه مطالعات هنر*، ۴(۲)، ۱۰۷-۱۲۹. https://doi.org/10.22083/ssa.2026.571115.1119

- Aydin, S., Nalbant, K. G., & Eryilmaz, B. (2022). Artificial intelligence effects in digital arts and culture-art activities on digital platforms. *Karadeniz 9th International Conference on Applied Sciences.* Artvin, Turkey.

- Baas, M. (2024). Artificial intelligence and the question of creativity: Art, data and the sociocultural archive of AI-imaginations. *European Journal of Cultural Studies*, 27(4), 788-795. https://doi.org/10.1177/13675494241246640 .

- Bourdieu, P. (1968). Outline of a sociological theory of art perception. *International Social Science Journal*, 20(4), 589-612.
- Bourdieu, P. (1993). *The field of cultural production: Essays on art and literature* (R. Johnson, Ed.). Columbia University Press.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In J. G. Richardson (Ed.), *Handbook of theory and research for the sociology of education* (pp. 241–258). Greenwood.
- Carceller, A. T. (2024). The ARTificial revolution: Challenges for redefining art education. *Digital Education Review,* (45), 84–90. https://doi.org/10.1344/der.2024.45.84-90.
- Castells, M. (1996). *The information age: Economy, society and culture* (Vol. 1, The rise of the network society). Blackwell.
- Floridi, L. (2014). *The fourth revolution: How the infosphere is reshaping the human reality*. Oxford University Press.
- Jerrentrup, M. (2024). Imagine art: The status of works generated by artificial intelligence. *International Journal of Cultural Studies, 27*(6), 814–830. https://doi.org/10.1177/13678779241252664
- Merino-Campos, C. (2025). The impact of artificial intelligence on personalized learning in higher education: A systematic review. *Trends in Higher Education, 4*(2), 17. https://doi.org/10.3390/higheredu4020017
- Park, Y. S. (2023). Creative and critical entanglements with AI in art education. *Studies in Art Education, 64*(4), 406–425. https://doi.org/10.1080/00393541.2023.2255084
- Sawyer, K. R. (2017). *Teaching creativity in art and design studio classes: A systematicliterature review*. Educational Research Review.
- Vlaad, S. (2024). A portrait of the artist as a young algorithm. *Ethics and Information Technology, 26*(3), 58. https://doi.org/10.1007/s10676-024-09796-0
- Zawacki-Richter, O., Marín, V. I., Bond, M., & Gouverneur, F. (2019). Systematic review of research on artificial intelligence applications in higher education – Where are the educators? *International Journal of Educational Technology in Higher Education, 16*, Article 39. https://doi.org/10.1186/s41239-019-0171-0